

درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

موضوع کلی: قاعده اقرار العقلاء

تاریخ: ۲۴ بهمن ۱۳۹۴

موضوع جزئی: مفردات - مدارک و مستندات قاعده

مصادف با: ۴ جمادی الاول ۱۴۳۷

جلسه: ۳

﴿ الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین ﴾

مفردات قاعده اقرار

در مورد مفردات این قاعده به نحو مختصر به نکاتی اشاره می‌کنم، قاعده به این عنوان شهرت پیدا کرده است «اقرار العقلاء علی انفسهم جایز» البته این تعبیر متخذ از متن روایتی است که به عنوان یک نبوی مشهور شده است، اقرار به معنای «جعل الشئ ذا ثبات و قرار» است، یعنی چیزی را صاحب قرار و ثبات گرداندن.

«علی» به معنای ضرر در مقابل نفع است.

«جایز» به معنای نافذ است و «علی انفسهم» متعلق به اقرار است و معنای این جمله بر اساس معنای مفردات آن در واقع این است: «الاقرار علی انفسهم جایز».

«عقلاء» هم جمع عاقلان می‌باشد و در واقع اشاره به یکی از شرایط مقرر دارد، که اقرار باید از ناحیه عاقل باشد، به نظر اکثر فقها هم اقرار غیر عاقل نافذ نیست، یعنی مجنون، صبی و سفیه از دایره این قاعده خارج هستند، و ما این را مبسوطاً در بحث از ارکان اقرار و شرایط مقرر اشاره خواهیم کرد. البته غیر از عقل شرایط دیگری هم وجود دارد که ذکر خواهیم کرد، به هر حال معنای این قاعده این است که اقرار غیر عاقل نافذ نیست، عقلاً یعنی کسانی که بهره مند از نعمت عقل می‌باشند و این بر خلاف قاعده من ملک است، چون در قاعده من ملک در مواردی اقرار طفل پذیرفته می‌شود، یا حتی اقراری که مضمون آن ضرر بر غیر باشد، می‌گویند «ملک الانشاء، ملک الاقرار» این شامل صبی هم می‌شود، این بحثی است که در جای خودش باید بررسی شود.

از این جمله یک رکن دیگر هم استفاده می‌شود و آن اینکه ضرر بر مقرر باشد، یعنی این جمله به دو رکن اساسی اقرار اشعار دارد، یکی اینکه اقرار باید از ناحیه عاقل باشد، و دوم اینکه بر ضرر شخص مقرر باشد.

مدارک و مستندات قاعده

به چند دلیل برای اثبات این قاعده استدلال شده است: (۱) سیره عقلاء (۲) آیات (۳) روایت (۴) اجماع.

ما به ترتیب، به سیره عقلاء، آیات و روایات و سپس اجماع خواهیم پرداخت.

دلیل اول: عقلاء

عقلاء عالم از همه ملل و مذاهب و همه نژادها بنایشان بر این است که به اقرار اخذ کرده و بر آن اثر مترتب می‌کنند و آن را نافذ می‌دانند، این هم در بین عموم عقلاء رواج دارد و هم بین محاکم و حکام، یعنی قضات به اقرار اخذ می‌کنند،

حکام و اُمرأ به اقرار اخذ می‌کنند. پس در اینکه سیره عملی عقلاء اخذ به اقرار است، و آن را نافذ می‌دانند تردیدی نیست، آنان در همه شئون زندگی به این نحو عمل می‌کنند، و شارع هم از این سیره و بناء عملی عقلاء ردع نکرده است بلکه چه بسا روایات بر امضاء دلالت می‌کنند، هرچند صرف عدم ردع برای حجیت سیره عقلائیۀ کافی است.

اما وجه اینکه عقلاء به اقرار اخذ می‌کنند و آن را نافذ می‌دانند چیست؟

نوعماً در بیان سیره عقلاء در جایی که به عنوان دلیل مورد استناد قرار می‌گیرد، اصل سیره را ذکر می‌کنند و عبور می‌کنند، اما اینجا یک مبنایی هم برای این سیره بیان شده است، که اگر عقلاء در عالم به اقرار اخذ می‌کنند و اثر بر آن مترتب می‌کنند به چه دلیل است؟

دلیل و وجهی که ذکر می‌کنند این است که کسی که عاقل است متوجه و ملتفت به آنچه می‌گوید هست یعنی می‌داند آنچه را می‌گوید بر ضرر او است، و لذا وقتی با این اوصاف اقرار می‌کند، از یکی از این سه حال خارج نیست:

(۱) یا برای این است که قبلاً بر خلاف واقع گفته ولی اکنون، دچار عذاب وجدان شده و پشیمان شده است، و لذا برای رهایی از خلاف واقع و آنچه که قبلاً گفته، می‌خواهد به اصل واقعه اعتراف کند.

(۲) ممکن است این اقرار و اعتراف برای فرار از عذاب اخروی باشد، (این برای کسانی که معاد را باور دارند)، چون قبلاً مطلبی گفته و حال به گمان اینکه مبتلا به عذاب اخروی می‌شود، برای فرار از عذاب اخروی ناچار به اعتراف می‌شود.

در این دو صورت فرض این است، که «مقرّ به» طبق اعتقاد مقرّ مطابق واقع است، یعنی خلاف نیست، آنچه الان می‌گوید دروغ نیست.

(۳) یک احتمال هم البته وجود دارد که الان آنچه که اقرار می‌کند کذب و بر خلاف واقع باشد، یعنی به دلایلی ولو به ضرر شخص خودش این اقرار و اعتراف را می‌کند ولی این اقرار به چیزی است که منطبق با واقع نیست، یعنی مطلبی را به نحو جزمی بر ضرر خودش می‌گوید ولی این بر خلاف واقع است و الان در صدد دروغ گفتن است.

در بین این سه وجه، آنچه که غلبه دارد وجه اول و دوم است و وجه سوم بطور نادر و شاذ یا قلیل اتفاق می‌افتد، لذا عقلاً با توجه به مناشئ اعتراف مقرّ که یکی از این سه امر است و با توجه به اینکه غلبه در اقرار با وجه اول و دوم است، و وجه سوم، قلیلاً اتفاق می‌افتد به اقرار اخذ می‌کنند.

این روش دقیقاً مثل ترتیب اثر آنها به خبر ثقه است، در جایی که خبری را از ثقه می‌شنوند احتمال واقع را می‌دهند، اما احتمال خلاف واقع در نظر آنها کالعدم است، لذا به این احتمال خلاف اعتنا نمی‌کنند و اثر بر خبر مخبر ثقه مترتب می‌کنند. به همین جهت سیره عقلاً به عنوان یک دلیل در بحث از حجیت خبر واقع مورد استناد قرار می‌گیرد، در اینجا هم همینطور است، بنای «کافة العقلاء فی جميع الاقطار و الامصار، بر اخذ به اقرار و ترتیب اثر دادن به اقرار مقرّ است.

این اقرار هم با توجه به اینکه مورد ردع واقع نشده معتبر است، بنا بر این می‌تواند به عنوان یک دلیل و مدرک برای قاعده اقرار العقلاء مورد استناد قرار بگیرد، این دلیل تمام است و اشکالی هم بر آن وارد نیست.

سوال: از کجا معلوم این سیره متصل به زمان معصوم باشد. چون باید این سیره احراز شود.

استاد: این از چیزهایی است که «قیاساتها معها»، مثل اخذ به خبر ثقه، اخذ به خبر ثقه، از سیره های مسلمة قطعیة در همه اقطار و امصار است و کسی در آن تردید ندارد.

مهمتر این که در روایات هم به این سیره اشاره شده و گزارشاتی از اقرار در بین مسلمین در آن دوران وجود دارد. در محاکم، در مسئله قضاوت، و به آن اخذ شده است، این بهترین تایید برای این است که این سیره در آن زمان بوده و امضاء هم شده است، یعنی در اینجا ما صرف عدم ردع نداریم.

پس باید سیره در «مرأی و مسمع من المعصوم»، صورت گرفته باشد و اتصال آن به زمان معصوم احراز شود، اینجا از مواری است که تردیدی نیست که این سیره نه تنها در شرع اسلام، بلکه در شرایع گذشته هم بوده، که در محاکم به اقرار اخذ می‌کرده اند و اثر بر آن مترتب می‌کردند، یعنی اینجا از موارد بدیهی و واضح و روشن است که این سیره نه تنها متصل به زمان معصوم بلکه قبل از آن هم بوده است.

دلیل دوم: آیات

به چند آیه استدلال شده بر حجیت اقرار.

آیه اول

«أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ»^۱

در این آیه با توجه به آیات قبل آن، سخن از اخذ اقرار است، بر آنچه که خداوند تبارک و تعالی فرموده، می‌گوید: آیا اقرار کردید و اخذ کردید بر این عهدی که من گفتم، گفتند: بله ما اقرار می‌کنیم، بعد فرمود: «فاشهدوا»، شاهد باشید، در اینجا به اقرار اخذ شده، و خود خداوند از اینها اقرار گرفته است. اگر اثر نداشت، ذکر اینکه که شما چنین اقراری کرده اید معنا نداشت، پس در واقع دارد اثر بر این اقرار و شهادت مترتب می‌کند، لذا این دلالت بر حجیت اقرار می‌کند.

بررسی آیه اول

این آیه اساساً هیچ ارتباطی به مسئله اقرار که محل بحث ما است ندارد، بله، صحبت از اقرار است ولی اقرار به چه چیزی؟ آنچه که در این آیه آمده و مقصود از «إصری» عهد و میثاق خداوند تبارک و تعالی است، آن هم میثاق و عهدی که نسبت به انبیاء وجود داشته است، اینکه خداوند می‌فرماید من از شما عهد و میثاق گرفتم و اتمام حجت می‌کند بر آنها، این چه ربطی به این اقرار دارد، می‌گوید شما با من عهد و پیمان بستید؟ اینها اقرار به این عهد و پیمان کرده اند، اقرار کردند، و گفتند: بله، ما با شما عهد و پیمان بستیم. یعنی دارد اتمام حجت می‌کند.

^۱. آل عمران، ۸۱.

سوال: این خود ترتیب اثر دادن است لذا برای استدلال مناسب است.

استاد: نه، احتجاج می‌کند، اما اخبار جزمی از یک حقی یا حکمی یا نفی حق و حکمی در سابق نیست. اقرار برای ترتیب اثر در این دنیا است، اینکه در آخرت این اقرارها و اعترافها بتواند منشأ برای عذاب الهی باشد این از محل بحث ما خارج است، آنچه اینجا محل ی

بحث است اخبار از یک حق یا حکمی به نحو جزمی به ضرر شخص مقرر است، اگر اقرار می‌کند به زنا می‌کند حد بر او جاری می‌شود، اگر اقرار به قتل می‌کند، قصاص در مورد او جاری می‌شود و همینطور در سایر امور، اما اقرار به عهد و میثاق، برای این است که با آنها اتمام حجت کند، این غیر از چیزی است که ما در این قاعده می‌گوییم، که «اقرار العقلاء علی انفسهم جائز»، یعنی اقرار به یک حق یا حکمی به ضرر شخص مقرر، منظور ما از قاعده این می‌باشد، این معنای قاعده است.

اینکه می‌گوید «أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ» یعنی چه؟ یعنی اینکه شما نمی‌توانید این امر واضح را انکار کنید، اینکه نمی‌توانید انکار کنید به این معناست که این مسئله برای شما واضح است، مثل این که کسی بگوید، مگر خود شما نگفتید رب این عالم واحد است، حال انکار می‌کنید! آیا اقرار یعنی اخبار از هر چیزی حتی از یک مسئله اعتقادی؟ این منظور نیست. اقرار در قاعده اخبار از حق یا حکم است، ولی اینجا اقرار به عهد است نه حق و حکم، اینگونه نیست که برای اقرار یک معنای عام در نظر بگیریم و بگوییم اعتراف و اذعان به هر چیزی که به ضرر مقرر باشد. اقرار به یک حق یا حکم، وقتی اقرار به زنا می‌کند، اثر بر آن مترتب می‌شود، اما اقرار به عهد و میثاق این چه ارتباطی دارد به این اقرار محل بحث ما؟

بحث از اعتراف و اذعان به چیزی است به نحو جزمی که یک حقی را از مقرر سلب می‌کند و یک حقی را به نفع دیگری علیه او ایجاد می‌کند یا یک حقی را از او نفی می‌کند به نفع دیگری، اقرار به عهد و میثاق و پیمان، اینها درست است اقرار است، درست است به ضرر شخص مقرر است، ولی آیا می‌توانیم بگوییم این اقرار نافذ؟ نافذ یعنی چه؟ چه اثری بر آن مترتب می‌شود؟ حقی را بر علیه او ایجاد می‌کند؟ حکمی را علیه او ثابت می‌کند؟ ما در اصطلاح گفتیم اقرار یعنی اعتراف به یک حق یا نفی حق یا حکمی که به ضرر مقرر باشد، اینکه کسی عهد بسته با شما که با شما فلان جا بیاید و عمل نکرده، درست است نقض عهد کرده ولی به عنوان دیگری حرام است، آثار خاص نقض عهد بر آن مترتب می‌شود، اما این ربطی به این مسئله ندارد.

آیه دوم

«وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا»^۱

^۱. توبه، ۱۰۲.

طبق این آیه یک گروهی اعتراف کرده اند به گناهانشان که عمل صالح را با عمل ناصالح خلط کرده اند. از باب اینکه می‌گویند اینها اعتراف کرده اند به خلط عمل صالح و ناصالح، این اعتراف در مورد این گروه این اثر را دارد.

بررسی آیه دوم

واقع این است که این آیه هم نمی‌تواند به نحو کلی قاعده اقرار را ثابت کند، چون در مورد اینکه این آخرون چه کسانی هستند دو نظر وجود دارد:

۱) فاسقون، فاسقینی اعتراف کرده اند به گناهان خود لکن الان در مقام توبه از آن کار هستند، که عمل صالح را با عمل سیء خلط کرده اند، اینکه یک گروهی توبه کرده اند از عمل زشت گذشته خود، «اعترفوا بذنوبهم»، آمده اند بین اینها خلط کرده اند و حال در صدد توبه هستند، این چه ارتباطی دارد با «اقرار العقلاء علی انفسهم»؟

۲) آخرون را اشاره به کسانی بدانیم که در غزوه تبوک تخلف کردند و همراهی نکردند، بعد پشیمان شدند و توبه کردند. حال «آخرون» یا اشاره به فاسقین دارد یا اشاره به متخلفین از غزوه تبوک که اشاره به گروه خاص است. اینها در واقع اعتراف به گناه خود کرده اند، اما این گناه با آن که قطعاً برای آنها یک ضرری داشته ولی نفی حق یا حکمی علیه اینها می‌کند؟ یا حکمی را برای اینها ثابت می‌کند و حقی را برای دیگران ایجاد می‌کند؟ بله، اصل اینکه اینها در آن دوران اشتباهی کرده اند و الان اعتراف به اشتباه خود کرده اند ثابت می‌شود، یعنی به عنوان یک مصداق از مصداق اقرار قابل قبول است، ولی از این بدست نمی‌آید به نحو کلی که اقرار هر عاقلی به ضرر خودش نافذ است، حتی اگر مماشات هم کنیم از این آیه استفاده می‌شود که یک گروهی اقرار کرده اند و اعتراف کرده اند که نافذ است، ولی به نحو کلی قاعده را ثابت نمی‌کند.

پس این آیه ارتباطی به بحث ما ندارد و ما در اینجا دو جواب داریم: اولاً این آیه ارتباطی به بحث ما ندارد، ثانیاً سلماً که ارتباط هم داشته باشد، به نحو موجب جزئی آن را ثابت می‌کند، اما به نحو کلی «اقرار العقلاء علی انفسهم جایز» استفاده نمی‌شود.

ممکن است کسی از راه اینکه ما یقین داریم کسی تفصیل در مسئله نداده بخواید کلیت آن را ثابت کند یعنی بگوید چون همه قائل هستند به اینکه اقرار جایز است، لذا اگر این مورد ثابت شد، سایر موارد هم ثابت می‌شود، ولی این در واقع استدلال به آیه نمی‌باشد و ارتباطی به بحث ندارد.

آیه سوم

«كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ»^۱

دستور داده به اینکه «کونوا شهداء لله ولو علی انفسکم» شاهد باشید برای خدا ولو به ضرر خودتان باشد، اینجا دستور می‌دهد به اینکه برای خدا ولو به ضرر خودتان شاهد باشید.

^۱ نساء، ۱۳۵.

بررسی آیه سوم

این آیه هم در واقع در مقام بیان شهادت واجبه است ولو اینکه به ضرر شما باشد، ولی اولاً بحث از شهادت است و بحث از اقرار نیست، فرق آن هم این است که در اینجا در واقع می‌خواهد بگوید نفس شهادت موجب ضرر بر شما باشد، دستور به شهادت می‌دهد ولو اینکه اداء شهادت موجب ضرر به شما باشد، پس در اینجا کاری به مضمون و موضوع شهادت ندارد، اصل شهادت در واقع بر ضرر شاهد است، اما آنچه که مورد بحث ما می‌باشد و در قاعده مورد نظر است این است که اقرار به نوعی به خاطر مضمون مقرر به به ضرر این شخص است، نفس اقرار به ضرر او نیست، ضرر از ناحیه موضوع و مقرر به است.

پس این ارتباطی با مسئله اقرار ندارد، چون بین شهادت و اقرار فرق است، فرقی این است که آیه می‌گوید شهادت بدهید ولو اداء شهادت به ضرر خود شما باشد، در حالی که در اقرار بحث از این نیست که اقرار به نوعی مستلزم ضرر باشد، بلکه مقرر به ضرری را بر علیه مقرر به دنبال دارد.

پس دلیل دوم که آیات باشد نمی‌تواند مستند قاعده قرار بگیرد.

«والحمد لله رب العالمین»